



یکی از عنوان‌هایی که به دوران پهلوی داده‌اند دوران «هزار فامیل» است؛ نامی که کنایه از انحصار قدرت و ثروت ایران به دست چند خانواده محدود است اما روند شکل‌گیری این هزار فامیل به این صورت بوده که هر کدام از سران و افراد خاندان سلطنتی و حکومتی برای خودشان حلقه‌ای از حامیان و پیروان درست کرده بودند و از طریق آنها تلاش می‌کردند بر منابع کشور حاکم شوند. از این رو افرادی مانند فرح و اشرف و حتی برادران شاه حلقه‌های وفادار به خود داشتند که از آنها برای توسعه قدرت‌شان استفاده می‌کردند و در ازای این کار به آنها پادشاهی‌هایی به صورت مالی و اعطای مقام می‌دادند. یکی از این افراد «حمدعلی مسعودانصاری» پسرخاله مسعودانصاری است که امروز از جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و به‌دلیل سخنی‌هایی که در مورد بازگشت به تواناست به نفوذ زیادی دست یابد. این نوشتار با بررسی خاطرات او به بررسی برخی زوایای کمتر اشاره‌شده خانواده پهلوی می‌پردازد. «فرح پهلوی» بعد از ازدواج با شاه تلاش کرد با ایجاد سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی مانند

«جمعیت خیریه فرح پهلوی» و «سازمان اردوهای کار کشور» و «دانشگاه فرح پهلوی»، شبکه‌ای از حامیان و پیروان برای خودش در کشور درست کند تا از این طریق هم بر قدرت خود بیفزاید و هم اینکه امکان ختنی کردن چالش‌های رقبایی ماننداشرف، خواهر شاه را فراهم کند. طبیعی است اداره این سازمان‌ها را فرح به تنهایی انجام نمی‌داد و حتی در بسیاری موارد نسام فرح به عنوان رئیس آنها مطرح نبود. معمولاً این سازمان‌ها را که اغلب بودجه هنگفتی از دربار بدان‌ها اختصاص داده می‌شد، یکی از اطرافیان نزدیک فرح اداره می‌کرد. احمدعلی مسعودانصاری در کتاب خود «من و خاندان پهلوی» درباره حلقه نزدیکان فرح بر این باور است که این گروه به ۲ دسته تقسیم می‌شدند؛ یکی نزدیکان سیاسی که فقط مراودات سیاسی با ملکه داشتند، دیگری یاران نزدیک. نویسنده این کتاب پسرخاله فرح و خود یکی از افراد حلقه نزدیک ملکه به‌شمار می‌آمد. انصاری در آغازین سال‌های ازدواج فرح و شاه رفت‌وآمدش به دربار

را شروع کرد و همین باعث شد کم‌کم اعتماد شاه نیز به او جلب شود و در حلقه نزدیکان او نیز قرار بگیرد.انصاری عنوان می‌کند فرح و شاه و اشرف هر کدام حلقه‌های خودشان را داشتند و از طریق همین افراد به اعمال نفوذ می‌پرداختند؛ همچنین او می‌گوید وضعیت حلقه‌های حامی و پیرو به گونه‌ای بود که اگر در غیاب یکی از آنها، حلقه دیگری در حال بدگویی علیه او در حضور شاه بود، افراد دیگر از او دفاع می‌کردند.

فساد اقتصادی
با این حال انصاری به فسادهایی که در این حلقه‌ها وجود داشت اشاره و عنوان کرده است که «پرویز بوشهری» یکی از افراد حاضر در حلقه خاندان سلطنتی، از رانت رفت‌وآمد در دربار استفاده می‌کرد؛ برای همین در تمام مسائل اقتصادی از واردات تا صادرات سعی می‌کرد امتیاز بگیرد. طمع او به حدی رسید که صدای هویدا نیز درآمد و پیام فرستاد؛ بوشهری چند تا حوزه برای خودش مشخص کند تا تکلیف ما هم معلوم شود. همچنین «میرحوشنگ دولو» از افراد نزدیک به دربار، در کار قاچاق مواد مخدر بود و یک بار به همین دلیل نزدیک بود در اروپا بازداشت شود.

فساد سیاسی
از جمله مسائل دوره پهلوی که انصاری آن را روایت کرده است بر گزاری انتخابات فرمایشی توسط ۲ حزب ایران نوین و مردم بود. او عنوان کرده است این فساد سیاسی به حدی بود که هویدا و علم، رئیس حزب مردم، قبل از انتخابات می‌نشستند و کرسی‌های مجلس را بین خودشان تقسیم می‌کردند.

فساد اخلاقی

از جمله مسائلی که انصاری در خصوص خاندان پهلوی به آن اشاره کرده، وجود فساد اخلاقی در دربار است. او با اشاره به روابط غیراخلاقی شاه و فرح با دیگران

روایت احمدعلی مسعودانصاری از دربار پهلوی

فساد شبکه‌ای با پوشش خانوادگی

- سید محسن موسوی‌زاده جزایری

عنوان کرده است که این روابط فقط مختص این دو نبود، بلکه سایر افراد وابسته به دربار نیز دچار فساد اخلاقی بودند؛ برای مثال اشرف با برخی خواننده‌ها در ارتباط بوده؛ همچنین برخی صاحب‌منصبانی که با دربار در رفت‌وآمد بودند بشدت دارای فساد اخلاقی بودند.او درباره فساد اخلاقی شاه و فرح گفته است: «فرح در ۲۰ سالگی با شاه که ۴۰ سال داشت ازدواج کرد تا اینکه بعد از مدتی که ازدواج فرح و شاه گذشت، شاه عاشق زنی به نام «گیلدا صوفی» معروف به «طلا» شد. از آن به بعد فرح با فریدون جوادی که دوست زمان تحصیل او بود، رابطه نزدیک‌تری را شروع کرد. فریدون جوادی چپی بود و هیچ اعتقادی به خدا نداشت و نفوذ بسیاری روی فرح داشت.»

رفقار در برابر خارجی‌ها

انصاری یکی از ویژگی‌های بد شاه را کمی عزت نفس در برابر خارجی‌ها عنوان کرده و گفته است همین موضوع سبب شده بود او از روابط رجال خود با سفر تخانه‌های خارجی بیمنگا باشد. با این حال همین روحیه شاه سبب می‌شد در زمانی که با سفرای خارجی مشورت می‌کرد نظرات آنها را بی‌چون و چرا قبول کند.

اطرافیان شاه

یکی از انتقادات انصاری به شاه قرار گرفتن آدم‌های بی‌لیاقت و بله‌قربان گو در اطراف او است. به گفته او، برخی از همین افراد در جلسه‌های خصوصی درباره کشور و مشکلات و نارضایتی مردم حرف می‌زدند اما در جلساتی که شاه حضور داشته است جز تعریف چیز دیگری نمی‌گفتند و حتی اگر فردی می‌خواست درباره مشکلات با شاه صحبت کند، آنها در حضور شاه به آن فرد حمله می‌کردند. انصاری گفته است: «شاه برای سلطنت آدم ضعیفی بود و آدم‌های ضعیف نیز همیشه آدم‌های ضعیف‌تر از خودشان را اطراف خود

شمارش معکوس برای پایان یافتن رژیم صهیونیستی

کابوس بقا

ماش‌الله ذراتی، موضوع بقا و امنیت رژیم صهیونیستی همواره مهم‌ترین اولویت و نگرانی اصلی سران و مقامات این رژیم از ابتدای شکل‌گیری آن بوده است. به منظور حفظ بقا و امنیت رو به زوال این رژیم، بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر این رژیم، بهمین ماه سال گذشته در سفرهای جداگانه به انگلیس و آمریکا اولین ملاقات‌های خود را با ترزا می، نخست‌وزیر انگلیس و دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا به انجام رساند تا دغدغه‌ها و نگرانی‌های خود را با بزرگ‌ترین حامیان این رژیم در میان بگذارد. البته بر خلاف اختلاف ظاهری میان اوپاما و نتانیاهو، دوران اوپاما نیز دورانی بود که بیشترین حمایت‌ها از سوی دولت آمریکا از رژیم اسرائیل تحقق یافت. ۱۲ اسفند ۱۳۹۳ نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در سخنرانی جنجالی خود در کنگره آمریکا حمایت‌های آمریکا و بویژه دولت اوپاما از رژیم صهیونیستی را اینگونه بیان می‌دارد: «اسرائیل از حمایت مردم آمریکا و رؤسای جمهور آمریکا از هری ترومن گرفته تا باراک اوپاما، سیاستگزار است. ما قردان همه کارهایی هستیم که رئیس‌جمهور اوپاما برای اسرائیل انجام داده‌است… سال ۲۰۱۱، سفارت ما در قاهره محاصره شد و او (وپاما) کمک اساسی به ما در شرایط زمانی حساس کرد. با اینکه او از اسرائیل با دادن سامانه‌های بیشتر رهگیری (راکت‌ها) در عملیات تابستان سال گذشته که علیه تروریست‌های حماس وارد عمل شده بود، حمایت کرد. در هر یک از این مواقع، من با رئیس‌جمهور اوپاما تماس گرفتم و او به درخواست من پاسخ داد. برخی از اقداماتی که رئیس‌جمهور اوپاما برای اسرائیل انجام داده است شاید هرگز علنی نشود، زیرا به برخی از حساس‌ترین و راهبردی‌ترین مسائل مربوط است که بین رئیس‌جمهور آمریکا و نخست‌وزیر اسرائیل مطرح شده اما من این کارها را می‌دانم و همواره قردان رئیس‌جمهور اوپاما خواهم بود برای این حمایت‌ها.»

اما به‌رغم حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا و انگلیس از این رژیم، امنیت و بقای آن کامکام مساله اصلی است و «انگلیس پس‌پاگرزیت» و «امریکای دوران ترامپ» نیز بعید است موفق به تضمین بقای این رژیم شوند. مطالعات اخیر در رابطه با تحلیل رأی آمریکایی‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶، گویای این واقعیت تلخ برای سران رژیم صهیونیستی است که دیگر اسرائیل اولویت رأی‌دهندگان یهودی در آمریکا نیست به نحوی که موضوع اسرائیل حتی در میان ۵ اولویت نخست رأی‌دهندگان یهودی آمریکایی جایگاهی ندارد. از سوی دیگر، تحولات منطقه نیز مؤید آن است که همه‌چیز برای فروپاشی این رژیم در حال مهیا شدن است. به‌عنوان مثال، آبان ۱۳۹۵، در نزدیکی مرزهای رژیم صهیونیستی، میشل عون ۸۱ ساله، یک مسیحی مارونی از سوی مجلس لبنان با رأی نزدیکی به ۸۰ درصد نمایندگان به‌عنوان رئیس‌جمهور لبنان برگزیده شد و ماهه‌ها بی‌نت‌سیاسی در لبنان با پیروزی حزب‌الله پایان یافت. عون، شخصی است که سال ۲۰۰۶ توافق رسمی اتحاد میان جنبش میهنی آزاد و حزب‌الله را به امضا رساند و از آن زمان به‌طور دائم از حزب‌الله حمایت کرده است. «هندتا برتی»، تحلیلگر مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل، انتخابی عون را یک پیروزی سیاسی برای حزب‌الله دانست و گفت: «حزب‌الله به‌وضوح و مستقیماً از عون برای ریاست‌جمهوری حمایت کرده و این مساله همواره میان حزب عون و حزب‌الله حل‌شده بوده است. حزب‌الله به

سه‌شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۹۶

خاطرات جبهه ۲۰



پیر جوانان

شب عملیات والفجر یک (۶۲/۴/۲۹) -شمال غرب فکه، حاج عمران) داخل کانال با بچه‌های همشهری- کاشانی- خداحافظی می‌کردیم. هرکس با خدای خودش راز و نیاز می‌کرد. در جمع ما پیرمردی بود جزو تدارکات گردان. از «کارخانه مخمل کاشان» آمده بود و سواد هم نداشت. هرکس در حال خودش بود. با این وصف کم و بیش شنیده می‌شد که این پیرمرد هم مشغول دعا کردن است و جملات غلط و صحیح می‌گوید. از جمله عباراتی که می‌گفت و در آن لحظه عرفانی نمی‌شد به آن خندید این بود که به جای اینکه بگوید: خدایا این پیر جمران را حفظ کن، می‌گفت: این پیر جوانان را حفظ کن! منظورش امام (ره) بود و ما نمی‌توانستیم در حین گریه بخندیم.

انتخاب احسن

پنج روز مانده بود به آخر اسفند- سال ۶۵- یک شب چند نفر داوطلب خواستند که بروند خط مقدم؛ برای آوردن جنازه شهیدایی که جلو بودند. هم در بین داوطلبان بودم. به رفیق «محمد بکناش» که پسر بسیار مؤدب و با صفایی بود گفتم: چرا داوطلب نشدی. گفت: بگذار تو را انتخاب کنند. آن شب چیزی از حرف او دستگیرم نشد. اتفاقاً رفیقیم و کار انجام نشد و افتاد به فردا شب. دوباره داوطلب خواستند. من بلند شدم. موقعی که خواستیم حرکت کنیم دیدم «محمد» دارد وضو می‌گیرد. به او گفتم: نمی‌آیی؟ گفت: بدون وضو تازه به خودم آدمم و گفتم ای دل غافل ما را ببین به کی می‌گوییم نمی‌آیی؟ حرکت کردیم. در بین راه ساکت و آرام بود. در خط ما اولین گسره بودیم. به محل مورد نظر که رسیدیم یکی از شهدا را سریع برداشتیم و آمدم عقب. جنازه سنگین بود و زمین هم در همین موقع سه تا خمیاره شصت به فاصله‌ای کوتاه در اطراف ما منفجر شد خوبدیدیم. وقتی انفجار تمام شد، «محمد» را صدا کردم که شهید را برداریم و راه بیفتیم. دیدم خوابیده و خون از سرش جاری است. دیگر خیلی دیر بود برای مداوای او. بعد از چند لحظه به شهادت رسید.

در دل با من بود

در خانه هیچ کس با جبهه رفتن من موافق نبود. بسه همین علت وسایل و لباس‌هایم را شب قبل از اعزام بردم و در یک خانه خرابه‌ای پنهان کردم. شب برادرم آمد منزل و پرسید لباس‌هایت کجاست. جواب ندادم. قرار بود صبح زود بسرد «بندرعباس» و بسه مادرم اطمینان داده بود که اگر من بروم حتما مرا از بندر برمی‌گرداند. فردا وقتی به بندر رسیدیم آخوی را دیدم. زود رفتم در میان بچه‌ها قایم شد اما او پیدایم کرد و برخلاف تصور هیچ نگفت. حتی توسط دوستم برایم پول فرستاد. معلوم شدد او در دل با من بوده و می‌خواستسه خانواده متوجه نشوند.

با زیرشلواری فرار کردم

دفعات زیادی می‌خواستسم به جبهه بروم و خانواده نگذاشتند. حتی یک بار از داخل اتوبوس موقع اعزام در میان جمعیت بیرون آوردم و آپروسم را بردند. مدت‌ها بعد به دنبال فرصت مناسبی می‌گشتم. بهانه والدینم این بود که تنها فرزند و بزرگ خانواده هستم. تا اینکه یک روز صبح از طرف سپاه پاسداران «میانبا» آمدند مدرسه و برای اعزام اضطرابی اسم نوشتند. همان روز داوطلبان را به منطقه می‌بردند. من هم از خدا خواسته کیف و کتاب‌هایم را دادم دست همسایه‌مان و گفتم اگر پدر و مادرم راجع به من پرسیدند بگو با چند نفر از بچه‌ها رفته‌اند اردوی ورزشی. با هفتاد تومان پول رفتم جبهه. پدرم بعد از چند روز که از من خبری نمی‌شود به مدرسه می‌آید و سراغم را می‌گیرد. مدیر هم صاف و پوست‌کنده می‌گوید رفته منطقه.. او خیلی ناراحت می‌شود. همه پادگان‌های استان را یکی یکی سر می‌زند تا اینکه من از جبهه نامه نوشتم. او گفتم جا و مکان‌مان کجاست و دلناری‌شان دادم. بعد از ۴۵ روز آدم مرخمی. دیدم مثل اینکه نمی‌خواهند بگذرانند برگردم. دور روز از مرخمی‌ام گذشت. ظاهراً چارهای جز فرار نبود. شبانه با زیرشلواری از خانه زدم بیرون و با همان سر و وضع آمدم منطقه.

هنوز هم افسوس می‌خورم

در عملیات والفجر ۹ (۶۲/۵/۱۱) -شرق چوارته عراق) جزو نفرات اولی بودم که روی قله رسیدم. پس از تیراندازی و تسلیم دشمن و دستگیری چند نفر از آنها و بعد از آنکه قله کاملاً به تصرف ما در آمد، به گفتیش سنگ‌رها برداختیم. ضمن جست‌وجو، بالای سر چهار نفر عراقی رفتم. ماشه را چکاندم، یکباره متوجه شدم خشاب خالی است. آنها هم فهمیدند که فشنگ ندارم. این بود که خیلی راحت از آن بالای قله و روی برقه‌ها سر خوردند پایین و چون غیر از من کسی آنجا نبود توانستند سر فرصت فرار کنند. بعد از گذشت هفت سال از این واقعه، هنوز افسوس می‌خورم.

منبع: دایره المعارف «فرهنگ جبهه»